

بحث در ادله‌ای بود که دلالت دارد بر عدم قبول توبه مرتد فطری که این مقدمه اول استدلال بود و گفته شد که برای این منظور به سه آیه استدلال شده است. آیه اول، آیه 48 از سوره نساء بود. تقریب استدلال گذشت و وارد مناقشات استدلال شدیم. دو گونه مناقشه در این استدلال وجود دارد. مناقشه اول اصل دلالت آیه را انکار می‌کند و می‌گوید که این آیه دلالت نمی‌کند که مرتد فطری توبه‌اش پذیرفته است و مناقشه دوم اصل دلالت بدوی آیه را قبول می‌کند منتهی می‌گوید که مخصّص و مقید وجود دارد. اما منکرین اصل اطلاق دارای بیاناتی هستند که دو بیان ذکر شد.

بیان سوم: (3:07)

مرحوم محقق بلاغی ره [1] می‌فرماید که جمله «ان یشرك به» فعل مضارع است و فعل مضارع دلالت بر استمرار دارد و در نتیجه معنای جمله «ان یشرك به» این است: «آن یدوم علی الشرك الی أن یموت» و بدین جهت آیه مربوط به کسی خواهد بود که پیوسته و مستمرا در حال شرک است تا وقتی بمیرد و از این رو شامل مرتد فطری که توبه نکرده است، نخواهد بود.

معنای آیه این است:

«و جری التعبير بقوله تعالى أَنْ يَشْرَكَ بِهِ لدلالة المضارع على الدوام ای لا یغفر للإنسان اشراكه الذی یدوم علیه الی الموت» [2]

اگر برای ما ثابت است که در لسان عرب هر جا فعل مضارع به کار برده می‌شود، ظهور در استمرار دارد مگر اینکه قرینه برخلاف آن داشته باشیم، ظهور آیه شامل کافری است که تا پایان عمر توبه نکرده است و به این جهت آیه شامل مرتد فطری که توبه کرده است، نخواهد بود و اگر برای ما ظهور فعل مضارع بر استمرار و عدم استمرار ثابت نباشد یعنی برای ما شک و تردید نسبت به ظهور فعل مضارع بر استمرار وجود داشته باشد، این شک موجب می‌شود که اطلاق آیه نسبت به مرتد فطری که توبه نموده، برای ما محرز نباشد. بنابراین با توجه به این جهت آیه مبارکه مربوط به کسی است که تا آخر عمر توبه نکرده و شرکش ادامه داشته است و یا حداقل اطلاق آن نسبت به کسی که توبه کرده محرز نمی‌باشد.

در کتاب تفسیر تسنیم به تبعیت از مرحوم بلاغی ره این سخن بیان شده است.

(توجه دارید که اداتی که مدخول خود را تأویل به مصدر می‌برند اینگونه نیست که سائر خصوصیات و امتیازات را حذف کند بلکه با آن خصوصیات تأویل به مصدر می‌رود و وقتی فعل مضارع دلالت بر استمرار دارد، هنگام تأویل به مصدر رفتن نیز باید آن استمرار را به مصدر اضافه کنید لذا در کتب ادبی می‌بینید که در هنگام تأویل به مصدر بردن خصوصیات دیگر را با الفاظ دیگری به مصدر اضافه می‌کنند.)

بیان چهارم: (7:05)

یک سلسله قرائن عقلیه حافه به کلام وجود دارد که باعث می‌شود آیه چنین اطلاقی نداشته باشد.

قرینه اول:

هم عقل رحمت واسعه الهیه را از صفات حضرت باری اثبات می‌کند و هم آیات کریمیه قرآنیه بر این مسئله پافشاری زیادی دارند و بارها در قرآن بر این صفت خداوند متعال تأکید شده است و همچنین بسیاری از ادعیه و آموزه‌های دیگر دینی بر رحمت واسعه الهیه تأکید کرده است. بنابراین عقلاً و نقلاً رحمت واسعه الهی از مسلمات است. رحمت واسعه اساس خلقت عالم و آخرت می‌باشد.

از طرف دیگر وقتی شخصی روی جهالت یا اغوای دیگری یا ضعف فهم یا مطاع دنیا کافر شد اما بعد از ته دل توبه کرد و مسلمان شد، با رحمت واسعه الهیه سازگار نیست که او مورد عفو قرار نگیرد مخصوصاً در جایی که تقصیری نداشته و به جهت شبهه‌ای که برای او وارد شده و ضعف قوای فکری نتوانسته است آن را حل کند مرتد شده است. در بسیاری از شبهات، تقصیر از خود شخص فریب خورنده نیست.

این رحمت واسعه باعث می‌شود که وقتی شارع فرمود نمی‌بخشم، عرف بگوید مقصود در صورت عدم توبه می‌باشد یعنی عرف از این کلام شارع اطلاق نمی‌فهمد. پس بزرگانی مانند مرحوم امام ره و مرحوم آملی ره می‌فرمایند این آیات به جهت این قرینه حافه و این ذهنیتی که در اذهان مخاطبین می‌باشد، مقید می‌شود به صورت عدم توبه.

این بیان تمام است و حداقل این است که با وجود این بیان اطلاق آیه برای عرف محرز نمی‌شود لذا عرف خودش را ملزم می‌داند که از شارع بپرسد که آیا در اینجا مطلق منظورشان بوده است زیرا با وجود آن صفت خیلی بعید به نظر می‌رسد که گوینده این کلام بخواهد بگوید که اینها را در صورت توبه کردن نیز نمی‌بخشم.

(در صورت توبه کردن کافر، خداوند متعال هم در ظاهر و هم در باطن توبه او را می‌پذیرد. فرق ظاهر و باطن در این است که اگر در باطن قبول ننماید منافات آن با رحمت واسعه اشد می‌باشد نسبت به قبول نکردن در ظاهر. می‌فرماید که در دنیا توبه تو را قبول نمی‌کنیم ولی در آخرت تو را می‌بخشیم. پس در ظاهر قبول نکردن توبه منافات با رحمت واسعه دارد ولی مثل قبول نکردن توبه در باطن نیست.)

قرینه دوم: (18:35)

عدم قبول توبه مرتد فطری با موازین عدلیه سازگار نیست. مرحوم امام می‌فرماید:

«أما المرتدّ الفطری، فالظاهر قبول توبته أيضاً، أمّا باطناً؛ فیمکن دعوی القطع به؛ لعموم رحمته تعالی و فضله علی العباد، و عدم إمكان طرد من رجع إلیه و تاب و أسلم و آمن؛

بأن رده من بابه، و عذبه عذاب الكفار. بل لعله مخالف لأصول العدلية[3]».

اصول عدليه اين است كه ظلم از هر كسى قبيح است چه برسد به خداوند متعال جل جلاله.

خداوند بشر را خلق كرده است براى اين كه به سعادت برسند. از جهتي عقلى هم كه به ما داده است ناقص است و در بسيارى از مواقع شبهه براى ما ايجاد مى شود. همان گونه كه در محاسبات خيلى از چيزها اشتباه مى كنيم و بعد بر مى گرديم، در مسائل عقيدتي هم همين گونه است بلكه ظريف تر است.

مسائل عقلى اينگونه است و اين شخص يك دانشجوئى است كه بدون وجود عمد از طرف خود، توسط مقدمات مغالطه آميز و بيانات سحر آميز استاد خود مرتد شد ولى مساله را دنبال نمود و دانست كه اسلام حق است لذا واقعا توبه كرد و دوباره اظهار شهادتين نمود و از طرف ديگر خداوند متعال نيز وي را براى سعادت خلق كرده بوده و از طرف ديگر اگر كافر اصلى كه تمام عمر خود را در شرك و كفر گذارنده است و چند ساعت يا چند دقيقه قبل از موت اسلام بياورد، اسلام وي قبول است و به مقامات عاليه مى رسد ولى اين دانشجو كه قبلا مسلمان بوده و چند ماهى بدون عمد دچار شبهه اى شده است و دوباره به اسلام روى آورد در حالى كه ممكن است ايمان جديد وي دهها برابر ايمان كافر اصلى بوده باشد، اسلام وي قبول نباشد اين با عدل الهى سازگارى ندارد و اين ظلم در حق وي خواهد بود.

پس اين موازين شرعى نيز حافى به اين آيه مى باشد و نمى گذارد اطلاق منعقد شود يعنى وقتى عرف اين آيه را بشنوند مى گويند كه مقصود خداوند متعال كافرى است كه بر شرك خود باقى باشد و توبه ننمايد.

حال اگر بپذيريم كه حتما با عدل الهى سازگار نيست و اين سخن به حدى واضح و آشكار است كه مانند قرينه حافه به كلام مطلق مى ماند، از ابتدا ظهور در اطلاق منعقد نمى شود بلكه در مقيد ظهور پيدا مى كند و اگر اين مطلب را قائل نباشيم باز يك امر عقلى مسلمى است كه موجب تقيد اطلاق مى شود و در اين صورت بايد از بيانات راه دوم محاسبه شود.

مرحوم امام ره در اين جا فرموده اند: «بل لعله مخالف لاصول العقليه» و آمدن واژه «لعل» نشان دهنده اين است كه اين سخن يك مطلب محكم و مسلمى نمى باشد ولى باز به مطلب ضرر نمى زند زيرا در صورت محكم بودن سخن گفته خواهد شد كه ظهور در اطلاق ندارد و در صورت محكم نبودن سخن گفته خواهد شد كه به جهت همراه بودن كلام با محتمل القرينه اطلاق محرز نمى باشد.

قرينه سوم: (27:27)

حقيقت توبه حقيقتى است كه با تحقق آن حقيقت راهى براى عدم قبول وجود ندارد زيرا با توبه نفس از نجاست گناه و عقائد باطله پاى مى شود فلذا در روايات هست كه «التائب من الذنب كمن لا ذنب له» و وقتى شخص پاى شد مانعى براى فيض الهى نيست زيرا از طرف خداوند متعال قيصان است و در صورت وجود اشكال، اشكال در قابل است

که در قابل شرائط موجود نیست یا موانع مفقود نیست و در بحث اخلاق و عرفان و امور عقلی گفته شده است که توبه حقیقتش این است و وقتی تائب اینگونه شد، دیگر مانعی برای درک فیوضات الهیه نمی‌باشد.

اجمال این مطلب در مصباح الهدی فی شرح العروه الوثقی بیان شده است.

«لا يعدُّ البحث عنه من مسائل الفقه، و السرُّ فی ذلك إجمالاً هو كون العصيان موجبا لظلمة القلب و خروجه عن الاستعداد للقاء رحمته تعالى، و التقرب الى جنابة، و التوبة توجب ازالة تلك الظلمة و اغتسال القلب عما أحاط عليه عن قبل المعاصي من الدرن، و بعد التوبة اعنى ازالة تلك الظلمة، لا يبقى عليه شيء من الدرن، فالأمر يدور بين وجود التوبة و عدمها، لا انها بعد الوجود يدور أمرها بين القبول و الرد، ان إيجاب التوبة عليه شرعا مع ردها و عدم قبولها عنه لغو ينبغي القطع بلغويته[4]».

قهر این هم یک بحث عمیق عقلی است و مبادی و ادله آن را باید در آنجا جستجو کرد.

قرینه چهارم: (34:15)

اگر در تک تک این قرائن اشکال کردیم اما ضمّ این قرائن باعث می شود بگوئیم توبه این شخص قبول است. توبه واقعی انجام داده پس زنگارها زدوده شده است و از طرفی رحمت و اسعه الهی و عدل الهی خداوند متعال وجود دارد. با نظر به این مجموعه دانسته می‌شود که مقصود از عبارت «لایغفر ان یشرک به» کافری است که توبه ننماید.

بررسی طریق دوم: (35:46)

طریق دوم این بود که اطلاق آیه را می‌پذیریم ولی مقید وجود دارد و برای این مقید بیاناتی گفته شده است.

بیان اول: (35:56)

مرحوم طبرسی ره در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه می‌فرماید که به واسطه اجماع مسلمین این آیه مقید می‌شود به کافری که توبه نکرده باشد.

«و لم ینف غفرانه علی کل حال بل نفی أن یمح من غیر توبة لأن الأمة[5] أجمعت علی أن الله یمح بالتوبة»[6]

اشکال بیان اول: (37:11)

در اینجا تراکم ادله وجود دارد و از این رو اجماع تعبیدی کاشف از کلام معصوم علیه السلام وجود ندارد و قبلاً گفته شد که اجماعات مدرکی به گونه‌ای نیست که همه آنها

بیان دوم: (37:26)

او امر فراوانی داریم که امر به توبه کرده است حتی نسبت به همین مشرک هم امر شده است که توبه کن. حال اگر توبه اینها قبول نشود امر توبه به اینها لغو است. بنابراین ضمّ این دو مقدمه یکی اینکه امر به توبه نسبت به همه گناهان است که یکی از آنها شرک است و اصلاً اسلام برای مبارزه با شرک آمده است چه شرکی که از ابتدا بوده و چه مسلمانانی که گرفتار تبلیغات‌هایی شده‌اند و مشرک شده‌اند و همچنین امر به توبه نسبت به همه می‌باشد چه کسانی که از ابتدا مشرک بوده‌اند و چه مسلمانانی که بعداً مشرک شده‌اند. حتی مشرک فطری هم امر به توبه دارد. پس کتاباً و سنتاً و سیره اولیاء اسلام بر این است که همه را دعوت به توبه نسبت به همه گناهان می‌نمایند و دوم اینکه عدم قبول توبه نسبت به مرتد فطری موجب لغویت امر به توبه نسبت به وی است.

به حسب عقل عملی قبیح است که شارع مرتکب لغو شود بلکه به حسب عقل نظری هم ممتنع است زیرا همان گونه که در محل خودش یعنی علوم عقلی تبیین شده است هر پدیده‌ای علت غایی می‌خواهد و اگر علت غایی نداشته باشد إنقذاح داعی و اراده در فاعل نمی‌شود که آن کار را انجام دهد و در این مورد که هیچ اثری بر آن مترتب نیست به خصوص در مورد خداوند متعال که غنی بالذات است چنین امری ممتنع است. بله در غیر خداوند ممکن است داعی او از امر کردن نشان دادن آمریت خود باشد زیرا از امر و نهی کردن لذت می‌برد که این خود یک غایت است اما خداوند متعال که غنی بالذات است و احتیاج ندارد با افعالش نقصی از خود را از بین ببرد و نعوذ بالله کیف و لذت از این کار ببرد، مسلماً هر چه هست باید به عید برگردد و وقتی برای عید هم فایده‌ای ندارد پس به چه علت امر به آن کند؟

پس از این که از عدم قبول توبه لغویت اوامر به توبه به وجود می‌آید کشف می‌کنیم که توبه قبول است در نتیجه اطلاق منعقد شده تقیید می‌شود.

تفاوت چهار قرینه قبلی که عبارت بود از رحمت و عدل و توبه و مانند آن با این دلیل در این است که قرائن قبلی در حقیقت عقل مستقل بود اما در اینجا عقل غیر مستقل است یعنی مقدمه‌ای از شرع را که عبارت باشد از اینکه شارع به مرتد فطری نیز امر به توبه نموده است ضمیمه به امری از عقل می‌کنیم که فائده چنین امری باید به عید برسد نه خداوند متعال و در صورت قبول نبودن توبه مرتد فطری، فائده‌ای به عید نخواهد رسید و از این رو لغویت لازم می‌آید.

عقل غیر مستقل یعنی قضیه‌ای که دارای یک مقدمه شرعی و یک مقدمه غیر شرعی است.

اشکال بیان دوم: (42:22)

اگر توبه در ظاهر و در باطن قبول نشود موجب لغویت امر به توبه خواهد شد اما اگر یکی از این دو فائده بر آن مترتب باشد به این بیان که بگویند توبه کن که حداقل آخرت خراب

نشود یا بگوید در قیامت که جهنمی هستی اما توبه کن که لااقل در دنیا راحت باشی و احکام کافر بر تو بار نشود، در این صورت لغویت لازم نمی‌آید.

بنابراین اگر یکی از فوائد دنیوی یا اخروی مترتب باشد لغویت حاصل نمی‌شود. پس از ادله توبه نمی‌توانیم لزوم قبول توبه مطلقا را استفاده کنیم تا این آیه شریفه را از همه جهت تقیید کند.

[1]. ایشان از بزرگان علما و صاحب تفسیر آلاء الرحمن هستند و تفسیر ایشان تفسیر بسیار مهم و مفیدی است ولیکن موفق به اتمام آن نشدند.

[2]. آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، ج2، ص: 137

[3]. کتاب الطهاره، ج4، ص376

[4]. مصباح الهدی فی شرح العروه الوثقی ج2 ص356

[5]. یعنی امت اسلام لذا شامل شیعه و سنی خواهد بود.

[6]. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج3، ص: 8